

تاریخ وصول: ۸۶/۱/۲۵

تاریخ تأیید: ۸۶/۴/۲۴

## قطب‌الدین شیرازی و آراء و آثار او

دکتر عباس حاجیها\*

شیرازی (متولد ۶۳۴، متوفای ۷۱۰)، حکیمی جامع العلوم است و طبیب، شاعر، حقوقدان و سیاستمدار. اهل ریاضی، فلسفه، حکمت، منطق بود و مشربی صوفی گرایانه داشته است. او استادان بزرگی مثل خواجه طوسی داشته و فلسفه، ریاضی و حکمت را از او آموخته است و دیگر صدرالدین و تحت تأثیر تصوف صدرالدین است. کاتبی قزوینی هم از استاد او بوده است. از قطب‌الدین آثاری باقی مانده است. از آن جمله شرح حکمت اشراق که تا امروز محل در حوزه علمیه تدریس می‌شود و در مقدمه‌ای بر حکمت اشراق نوشته، گفته است: «با این عنوان الفلسفه هو تشبیه به السماء...» مهمترین کتب او بعد از شرح حکمت اشراق - کتاب دره التاج است که

چکیده: قطب‌الدین شیرازی حکیم بزرگ ایرانی، صاحب آثاری گرانقدر است که برخی از آنها به نظم و نثر و از اعجازهای ادبی و نوشتاری ایرانی و فلسفی است. یکی از آثار او که در ماه‌های پایانی زندگی‌اش سروده است، «التحفه السعدیه» است که در پنج مجلد بزرگ است و حدود هزار بیت شعر را در شرح قانون ابن سینا در طب، به نظم درآورده است. کتاب دیگر او در تفسیر قرآن و ده جلد است که در آن از علوم دیگری غیر کتب و سنت سود برده است. بی شک این حکیم گرانقدر، در حد و شأن خود شناخته نیست، و این مقاله تنها اجمالی برای آغاز کار و تأکید بر شناخت این حکیم عالیقدر می‌باشد. بنابراین مؤلف سعی کرده است در حد امکان، در این راه قدم بردارد.

کلیدواژه: وجود، ماهیت، علم، جوهر، آثار

### مقدمه

قطب‌الدین محمود بن مسعود مصلح کازرونی

\*عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور مرکز ساری.

نشانی اینترنتی: a\_Hajih@mpnu.ac.ir

طبیعی و حکمت سفلی را تحت بحث و بررسی قرار می‌دهد. پس از این بحث به حکمت نظری پرداخته و از این جا به بعد حکمت نظری بخش مهمی در کتاب او است. مباحثش تحت تأثیر الهیات و حکمت اولی است.

### حکمت نظری از نظر قطب الدین

حکمت نظری در اندیشه او چون تفکر بسیاری از فلاسفه به سه طبقه تقسیم می‌شود. در واقع سه بحث اصلی و بنیادین حکمت نظری را در او تشکیل می‌دهد:

۱. علم مابعدالطبیعه ۲. علم ریاضیات ۳. علم طبیعی و در واقع فلسفه اولی، وسطی و سفلی را در برمی‌گیرد. با این وجود او این حکمت را به طور کلی علم اعلی می‌نامد که حکمت نظری را در فلسفه اولی در بر می‌گیرد و آن علم دیگر را علم اوسط و اسفل نامگذاری کرده که معادلی برای مابعدالطبیعه، ریاضیات و طبیعیات و به عبارتی حکمت اولی، وسطی و سفلی است. هر یک از این علوم مشتمل بر چند بحث می‌گردد که بعضی از آن مباحث به مثابه اصول علوم است و بعضی به منزله فروع علوم، اما درباره اصول، دو فرض را پیش می‌گیرد: یکی معرفت به حضرت حق و خداشناسی و مقربان حضرت احدیت مثل ملائک و انبیاء عظام و حتی اولیای خدا هم دارای کرامت‌اند و می‌توانند دخل و تصرف کنند. چنان که ملائک علت و امری برای عالم هستند این‌ها عبارتند از عقول، نفوس و احکام افعال آن‌ها و این مباحث را به طور کلی علم الهی می‌نامند. در فرض دوم به معرفت امور کلی پرداخته است که احوال موجودات است، از آن حیث که موجودند مانند کثرت و وحدت و وجوب و امکان و حدوث و قدم و مانند آن که ریشه‌های این تفکر و مباحث هم از

مورد استناد مورخان و فلاسفه بوده که دانشنامه را فلسفی تلقی شود و به زبان فارسی است. این اثر دو بخش اصلی دارد: یکی مقدماتی در شناخت منطق، فلسفه اولی، طبیعیات و الهیات و کلام و بخش دوم در هندسه اقلیدس که هیئت و ریاضیات و موسیقی که جزء فلسفه وسطی تلقی می‌شود و «شرح دره التاج لغره الدباج» پس از کتاب معروف و مهم ابن‌سینا به نام شفا بزرگترین کتاب فلسفی است که به زبان فارسی نوشته شده است. مقدمه بسیار باارزشی که قبل از بحث یکم آورده شده در باب مبانی حکمت و موارد استعمال آن که بیشتر از تفسیر امام فخر رازی است. بعد از این در منطق و حکمت و طبیعی و سایر اقسام فلسفه بحث کرده و در این مباحث از ابن‌سینا و سهروردی و بسیاری از فلاسفه اقتباس کرده است، در این کتاب او حکمت را به دو قسم تقسیم می‌کند یکی حکمت عملی و دیگر حکمت نظری. یکی علم به این که مخالطت ماده یعنی تخلیط و تقاطی ماده شرط وجود و هستی ماده نیست. چون حضرت الله مبارک و تعالی و عقول و نفوس و وحدت و کثرت و امثال ایشان در امور عامه بحث می‌شود در بخش دوم هم در حین حکمت عملی این طور می‌گوید که علم علم به آنچه نام و مخالط ماده نبود موجود نتواند بود. این بحث را می‌خواهد برساند: تبیین علم تجربی جز از طریق ماده میسر نیست. خود این بحث هم دو قسم دارد: یکی این که اعتبار مخالطت ماده در تصور و تعقل ماده شرط نیست چون مباحثی مانند روح و فرد و مربع و قسم دوم به آن چه که به اعتبار مخالطت ماده در تصور و تعقل ماده شرط نیست چون مباحثی مانند روح و فرد و مربع و قسم دوم به آن چه که به اعتبار مخالطت ماده معلوم باشد می‌پردازد. چون معادن و نباتات و حیوان. در واقع بخش دوم مباحث کلی

هم نیست و عموم و خصوص و موارد دیگر منطقی هم در مورد او قابل تصور نمی‌باشد و ماهیت شیء عبارت است از خود آن چیز و اگر وجود به او انضمام گردد، موجود می‌شود. در واقع یک گونه اصالت ذهنی و اصالت مجازی برای ماهیت قائل شده است. گویی این که به وجود اصالت می‌دهد.

### نظریه قطب‌الدین شیرازی درباره صوت

قطب‌الدین شیرازی قبل از ارائه نظریه خود درباره صوت به نظریات دیگر حکما اشاره می‌کند. قصد قطب‌الدین این است که با بررسی اجمالی این آراء و نظرات راه را برای ارائه نظریه خود هموار گرداند. وی در همین راستا چنین می‌گوید: «حکما تعریف صوت بذکر اسباب آن کرده‌اند، و ما اول نصوص اقوال ایشان در آن باب یاد کنیم و بعد از آن به آن چه بر آن ایراد کرده‌اند، و جواب از آن مشغول شویم. اکنون می‌گوییم که حکیم کامل ابونصر فارابی رحمه‌الله چنین گفته است که: از اجسام بعضی آن است که چون جسمی دیگر مزاحم او گردد با وی مقاومت نکند بل منقاد او گردد، یا بدان که به عمق نفس خود مندفع شود مانند اجسام جامد نرم چون پشم و پنبه و امثال ایشان، یا بدان که منخرق شود مزاحم را تا زاحم به حال خود حرکت کند مانند اجسام تر همچو آب و مایعات، یا بدان که منتحی<sup>۱</sup> شود از زاحم و با او به جهت حرکت او مشایعت کند. و چون به حسب این احوال با زاحم اصلاً مقاومت ننماید در جسم مزحوم هیچ آواز نتوان یافت، و از اجسام بعضی آن است که چون جسمی دیگر مزاحم او گردد با وی مقاومت نماید به آن که مندفع و منخرق و منتحی نشود مانند اجسام

۱. تکیه بر چیزی و تابع آن گردیدن.

یونان باستان از پارمنیدس شروع و به ارسطو منتهی می‌شود. مباحث کلی این بحث در متافیزیک ارسطو بحث شده و بعداً وارد حکمت اسلامی هم شده و از جمله این فیلسوف تحت تأثیر آن مباحث است، و این موارد را فلسفه اولی می‌نامیم. و فروع این‌ها چندین فرع هستند، مانند:

معرفت نبوت، و امامت و احوال معاد و آن چه که مانند این مباحث است به هر حال او در ادامه سخنانش به تقسیم بندی علوم و تشریح مراتب علوم به نحوی دقیق وارد مباحثی چون اصول علوم ریاضی می‌شود و انواع این اصول و علوم و حکمت عملی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. مباحث او در ماهیت منطوق ادامه پیدا می‌کند.

### اصالت وجود یا اصالت ماهیت

او وجود را بدیهی می‌داند و هیچ چیز را از آن قابل شناخت تر نمی‌انگارد. و بنابراین وجود را تعریف ناپذیر دانسته و البته تا امروز هم تعریفی برای وجود ارائه نشده. توضیح او این است که ما هر تعریفی را واسطه وجود عنوان می‌کنیم و چون هر تعریفی بواسطه وجود صورت می‌گیرد، پس هر گونه تعریفی در باب وجود باید توسط وجود صورت گیرد. پس این گونه تعریف دوری است و نه تعریف ما به ازای وجود. در مورد «ماهیت» بحث او این است، که هر چیزی را حقیقتی است که آن چیز واسطه آن حقیقت آن چیز است. (هر یک از ما یا اشیاء اطراف ما دارای یک حقیقت است که آن ثابت و لایتغیر و غیر قابل تبدیل و بدون دلیل و واحد و غیر قابل تقسیم و تجزیه عینی است که توسط آن حقیقت آن شیء قابل شناخت می‌شود و از سایر حقایق پیرامون خود متمایز می‌گردد. مثل انسانیت که در مفهوم او وجود و عدم نیست و کثرت و وحدت

در وجود صورت مطرد نیست چه باشد که هر دو قوت متساوی بود و باشد که قوت مزحوم کمتر بود با وجود صوت.

چهارم آن که تعریف قرع بر وجد مذکور مصاد آن سخن است که قرع تازیانه هوا را حادث شود. پنجم آن که آواز در هوا وحده نیست بل به مصادمت و از آن تصادم آواز حادث شود.

ششم آن که شرط مزاحمت در حرکت در تعریف قرع تکرار محض و تحصیل حاصل است، چه مزاحمت نتواند بود الا از حرکت. و اگر استعمال مصادمت کردی به جای مزاحمت از این شرط مستغنی گشتی، چه هر مصادمتی مزاحمت باشد و لاینعکس. چه مزاحمت شاید که بعد از مماس افتد و حینند<sup>۷</sup> هیچ صوت حادث نگردد از جهت آن که سبب حدوث صوت بر وفق تقریر او آن است که هوا میان قارع و مقروع به سبب مزاحمت ایشان منضغط<sup>۸</sup> می‌گردد و از مقام خود به سرعت به اطراف می‌جهد و هر جزوی از آن هوا به سبب سرعت حرکت جزوی دیگر را که مماس او است صدم<sup>۹</sup> می‌کند و هم چنین ثانی ثالث را و ثالث رابع را تا آن انصدام به جزوی از هوا که مماس طبله سامعه است منتهی گردد پس آن عصبه مفروشه<sup>۱۰</sup> از انضمام آن جزو متأثر می‌گردد و آن گاه قوت سامعه آن را ادراک از همه جهات توان گرد به سبب تموج هوا از جمیع جهات مانند تموج آب ایستاده چون سنگی را در آن اندازند، و باشد که صوت در بعضی جهات ضعیف‌تر

صلب وقتی که قوت زاحم کمتر از قوت مزحوم بود. پس اگر در این حالت قرعی<sup>۲</sup> اتفاق افتد ممکن بود که مقروع را صوتی یابند و گفته است که قرع عبارت بود از مماسست جسمی صلب، جسمی صلب دیگر را، چون در حرکتی مزاحمت او نماید. و بعد از آن گفته که گاه بود که در هوا وحده<sup>۳</sup> آوازی یابند چون او را به مثل با تازیانه قرع کنند.

این است سخن آن بزرگ<sup>۴</sup> در این باب، و فرید عصر و وحید دهر الطف جهان افضل ایران صفی المله و الدین عبدالمؤمن بن ابی الفاخرا لارموی سقی تراه و جعل الجنه مشواه<sup>۵</sup> که در عملیات این فن نه همانا کسی به او رسیده باشد یا برسد، در رسال شرقیه بر این سخن شش اشکال ایراد کرده است:

اول آن که لفظ او افادت آن می‌کند که آواز به مزحوم مخصوص است دون الزاحم، و چنین نیست چه آوازی که مزاحمت دو سنگ مسموع افتد نگویند که به خصوص آواز مزحوم است دون الزاحم یا به عکس.

دوم آن که وجود آن دفاع و خرق و تنجی و عدم آن واجب نیست که شرط وجود و عدم صوت سازند بل هر گاه که جسمی مصادم جسمی دیگر گردد، نمی‌گویم که مزاحم او گردد، و میان ایشان مقاومت یابند آواز شنوند و اگر نیابند نشنوند، خواه که هر یکی یا هر دو منافع یا متخرق یا متنحی شوند یا نشوند. چه گاه بود که انخراق سبب وجود صوت بودند چنان که در صورت تمزیق<sup>۶</sup> و باشد که منخرق و مندفع نشود و مقاومت موجود بود و صوت بنا شده چه گاه بود که مزاحمت و مقاومت بعد از مماسست اتفاق افتد، پس احداث هیچ صوتی نکند. چنان که سنگی را مماس آبی گردانند به سکون و تأنی و چون مماس شد بگذارند، که مقاومت بکند بی صوت.

سیم آن که شرط نقصان قوت زاحم از قوت مزحوم

۲. کوبیدن. ۳. به استقلال و یگانگی.

۴. ابونصر فارابی. ۵. مٹواہ: اقامتگاه.

۶. پاره نمودن و گسیختن. ۷. در این هنگام.

۸. فشرده شده. ۹. راندن و دفع کردن.

۱۰. عصبی در گوش که صوت را جهت درک آن به مغز انتقال دهد.

همچون جزو اول الا آن که اعداد متقارین مرجزو اول را از برای قبول آن کیفیت و انصدام، چون قوی‌تر است از اعداد جزو اول، جزء دوم را و همچنین دوم و سیم، چه دوم در این اعداد چون متشبه است یا ولی کیفیت و انصدام در جزو سیم ضعیف‌تر از آن باشد که در دوم ضعیف‌تر از آن که در اول، و هر بر این قیاس در چهارم و پنجم، تا قوت اعداد ضعیف شود در جزوی که دور باشد از مکان قرع چنان که آن را اثری نماند، پس گویند که صوت مضمحل و منقطع شد.

و این انصدام و صدم به تکاثف و تخلخل ماند چه جزو اول او هوا یا آب نابی می‌شود اندکی به عود می‌کند به موضع خود، چون قارِع از مقروع جدا می‌شود، و گمان نبرند که صوت و انصدام حرکت می‌کند و منتقل می‌شود از هوایی به هوایی و از آبی به آبی، چه عرض از محل خود منتقل نشود به محلی دیگر. بلی که منعدم گردد و صوت چنین است. چه دفعه حادث می‌نشود و در اقرب زمانی ممحق<sup>۱۶</sup> می‌شود و همچنین انصدام. و اما انتقال آن امری است که تخیل می‌کند به سبب ثبات عرضی اعنی کیفیت صوتی در خیال و تصور انتقال او به سبب مشابَهت عرضی که در جوز اول است مرعرضی را که در جوز ثانی است<sup>۱۷</sup> (صفا، ۱۳۷۰: ۱۱۹/۴ - ۱۱۵).

### تعقل و احساس نزد قطب‌الدین شیرازی

نزد قطب‌الدین تعقل و احساس هر دو در اثر اخذ صورت، شکل می‌گیرد ولی وجه امتیاز یکی از

بود به سبب بادی که از آن جهت وزد و جواب از اول مینی است بر تحقیق معنی صوت و نغمه و کیفیت حدوث ایشان و وصول ایشان به سامعه.

اکنون می‌گوییم که صوت کیفیتی است که لذاتها مسموع باشد لانصیرها، چون حدت و ثقل و جهارت<sup>۱۱</sup> و خفایت<sup>۱۲</sup> و غیر این‌ها از عوارضی که لاحق او می‌شود، جدایشان نیز اگر چه کیفیات مسموعه‌اند اما لذواتها مسموعه‌اند اما لذواتها مسموع نیستند بل تبعیت صوت مسموع می‌شوند. پس صوت کیفیتی باشد که لذاتها مسموع باشد و حدوث آن دفعی است، که سبب حدوث آن قرع است یا قلع، و هر دو دفعی‌اند، و سبب سماع او به حسب آن که می‌بایم تموج جسمی سیال رطب<sup>۱۳</sup> است چون آب و هوا و مراد از تموج حرکتی انتقالی نیست از آبی و هوایی به عینه بل آن امری است که حاصل می‌شود از صدمی بعد صدمی و سکونی بعد سکونی و سبب تموج امساسی<sup>۱۴</sup> عنیف است که آنرا قرع خوانند یا تفریقی عنیف که آن را قلع خوانند، چه رقع آن است که آب و هوا منقلب شوند از مسافتی که قارِع سلوک آن کرده است به جوانب او بغفی شدید، و همچنین قلع و از ایشان هر دو لازم آید انقیاء متباعد از ایشان مرآن شکل و تموج را که واقع‌اند آنجا. و صوتی که در این فن مستعمل است قرعی است.

پس به حسب این فن صوت کیفیتی باشد مسموع لذاتها که حادث شود. دفعه در هوایی یا آبی که بابی<sup>۱۵</sup> باشد از میان قارِع و مقروعی به سبب آن قرع. پس چون متشکل شود با آن کیفیت منصدم شود از مکانی که دو جسم متقارین آن را از آن جا دور کرده‌اند جزوی که نزدیک آن جزو باشد از هوا یا آب به سبب مجاورت مستعد تشکل شود با آن کیفیت و انصدام پس متشکل شود و منصدم گردد

۱۱. آشکار بودن. ۱۲. پنهان بودن.

۱۳. تر. ۱۴. لمس نمودن و لمس کردن.

۱۵. نابی: خیر دهنده. ۱۶. محور و نابود شده، ناچیز گردیده.

۱۷. با کمی دخل و تصرف به نقل از گنجینه سخن.

### درباره ماهیت

ماهیت با تعریف قطب الدین شیرازی صورتی فلسفی دارد که همان سنت است، لیکن ادبیات او در «دره التاج» ادبیات خاصی است. وی در راستای تعریف ماهیت می‌گوید: «هر چیزی را حقیقتی است که آن چیزی به آن حقیقت آن چیز است، و آن به حقیقت مغایر ماعداً او باشد، خواه لازم باشد و خواه مفارق. و مثال آن انسانیت است مثلاً، چه انسانیت از آن روی انسانیت است که در مفهوم او داخل نشود وجود و عدم، و وحدت، و کثرت، و عموم و خصوص الی غیر ذلک من الاعتبارات. چه اگر وجود خارجی مثلاً در مفهوم او داخل بودی، در آن، زید انسان نبودی، و بر این وجه قیاس کند بواقی آن چه مغایر آن حقیقت باشد، که ماهیت شی عبارت است از او، بلکه انسانیت از آن روی که انسانیت فحسب<sup>۱۸</sup> نیست.

پس اگر وجود به او منضم شود موجود گردد، یا عدم در اعتبار ذهنی معدوم گردد، و همچنین است حال وحدت، و کثرت، و کلیت، و جزویت، پس صادق نشود بر انسانیت یکی از این‌ها الا به امری زاید بر آن اما آن که او انسانیت است به ذات خود باشد.

و از اینجاست که درست نباشد که گویند: «السوآ اسود، و الوجود موجود» به معنی آن که سواد در سواد باشد، و وجود در وجود؛ بلکه به معنی آن که، سواد، سواد است، و وجود، وجود است؛ چه سوادیت سواد، و وجودیت وجود به امری زاید نیست. (شیرازی، ۱۳۶۵: ۱۰/۳-۱۱). در همین راستا قطب الدین راجع به ماهیت ادامه می‌دهد که: «ماهیت اگر ملتئم نباشد از اموری که متخالف باشند

دیگری این است که اولی مبرا از ماده و دومی از ماده صورت می‌گیرد. درهمین باب قطب الدین می‌گوید: «وتعقل اخذ صورت باشد مبرا از ماده و از جمیع علائق ماده تبرئه از جمیع وجوه و چون تعقل کنیم صورتی را و ایجاد کنیم آن را در خارج آن تعقل فعلی باشد و اگر صورت را از موجودات خارجی فرا گیریم آن تعقل انفعالی باشد (شیرازی، ۱۳۶۵: ۸۶/۳).

در همین باب وی توضیح می‌دهد که:

«تعقل اقوی است من حیث کیفیه از ادراک جسمی چه ادراک عقلی خالص است از تسوب باکنه آن چه او ادراک حقایق مکتنف به عوارض می‌کند چنان که هست و به کنه آن معقول می‌رسد و ادراک حسی همه شوب است چه ادراک نمی‌کند الا کیفیاتی که قائم باشد به سطوح اجسامی که حاضر اوست فقط.» (همان: ۸۷).

قطب الدین شیرازی معنای بدیعی از احساس را نیز در مقابل تعقل ارائه داده است: «احساس اخذ صورت باشد از مادت ولکن بالواحق مادی و با وقوع نسبتین میان لواحق و مادت که چون آن نسبت زائل شود آن اخذ باطل شود چون ابصار زید را چه حس او را در نمی‌یابد الامغمور به غواشی غریب از ماهیت او.» (همان: ۸۵).

### مراتب ظهورات نوری

قطب الدین شیرازی شارح حکمت اشراق نیز به تأسی از استاد خود اولین مراتب صدور را از نورالانوار چنین بر می‌شمرد:

«اول ما خلق من الموجود اتبهمن، ثم اردیبهشت، ثم شهریور، ثم اسفند ارمد، نعم خرداد، ثم مرداد، و خلق بعضهم من بعض کما یوخذ السراج من السراج.» (شیرازی، ۱۳۱۳: ۳۲۱).

۱۸. فحسب: تنها به خاطر.

به تعریف ناپذیری آن قائل است و در این باب می‌گوید:

«وجود، تحدید آن ممکن نیست، چه او بدیهی التصور است، و هیچ چیز اعرف از او نیست، تا تعریف وجود به آن چیز کنند. و هر که بیان آن می‌کند، خطا می‌کند چه آن کس که گوید: حقیقت موجود آن است که فاعل باشد یا منفعل، شی را در تعریف نفس خویش گرفته باشد، چه در تعریف فاعل و منفعل موجود می‌باید گرفت یا زیادتى و استفادتى و همچنین آن کس که تعریف او به آن کرد که: اولین چیز است که منقسم شود حادث و قدیم، چه حادث و قدیم را تعریف نتوان کرد الا به وجود ماخوذ باسبق عدم و هر گاه که تعریف او کنند لابد باشد که در تعریف او و همچنین در تعریف شیئیت فرا گیرنده الفاظی که مرادف باشد، چون: الذی و یا چنان که گویند: الوجود هو الذی (هو) کذا، و هو مانیتسم الی کذا.

در باب وجود سخن قطب‌الدین چون فلاسفه دیگر است. همواره در فلسفه‌های وجودی آن را تعریف ناپذیر و همچنین بدیهی التصور دانسته‌اند و چیزی که قطب‌الدین شیرازی می‌گوید تنها نقل قول آنان است. با این حال او می‌گوید:

« پس وجود که کون است در اعیان عبارت است از موجودیت یعنی هستی و از این مفهوم ظاهر نمی‌شود که او کون است در اعیان چیزی را که گاه باشد که چیزی را باشد و گاه باشد که نباشد. و تحدید آن ممکن نیست چه او بدیهی التصور است و هیچ چیز اعرف از او نیست تا تعریف وجود به آن چیزی کنند و هر که بیان آن می‌کند خطا می‌کند.»<sup>۲۰</sup>

به حقیقت آن را مایه بسیطه گویند و الا مرکبه<sup>۱۹</sup>. (همان: ۱۵).

در همین راستا وی در باب ترکیب ماهیت قائل است که ترکیب ماهیت یا اعتباری است و یا خیر. و در این باب توضیح می‌دهد:

«ترکیب ماهیت یا اعتباری باشد چون «حیوان ابیض» یا حقیقی و خالی نباشد که بعض اجزأ آن یا اعم باشد از آن دیگر و آن را ماهیت متداخله خوانند و یا نباشد و آن را ماهیت متباینه خوانند.» (همان: ۱۶).

### اقسام مقدار

قطب‌الدین شیرازی اقسام مقدار را در سه طبقه تقسیم بندی می‌کند:

« اقسام مقدار سه است: خط، سطح، و بعد تام و آن را جسم تعلیمی خوانند، پس خط طولی باشد تنها بی‌اعتبار عرض و عمق و سطح طولی و عرضی باشد فحسب و بعد تام طول و عرض و عمق است و فرق میان این مقادیر و میان جسم طبیعی آن است که هر یکی از مقادیر متبدل می‌شوند بر جسمی واحد با آن که آن جسم به حال خود باقی باشد بی‌تبدل و متبدل غیر، غیر متبدل با سغدتینی که چون پاره‌ای موم رامشکل کنی به اشکال مختلف چگونه طول او زیادت می‌شود یک بارو کم می‌شود و دیگر بار و همچنین عرض و عمق آن با آن که جسمیت آن در همه احوال همان است که بود پس هر یکی از خط و سطح و عمق عرض باشد در جسم، پس مجموع ایشان نیز که بعد تام است هم عرض باشد.» (همان: ۵۴).

### درباره وجود و تعریف آن

در تعریف وجود قطب‌الدین همگام با فلاسفه دیگر

۱۹. البته در اینجا منظور از ماهیت آن گونه که در بالا آمد حقیقت شیء نیست

۲۰. به خطا رفته است.

## مسئله اعاده معدوم

مسئله اعاده معدوم به معاد مربوط می‌شود و همواره میان متکلمان و فلاسفه این اختلاف نظر بوده است که اعاده معدوم محال است و یا خیر. درباره این مسئله سخن بر سر این بوده است که آیا در معاد همین بدن خاکی که در دنیا خاک شده و پوسیده و از میان رفته دوباره اعاده می‌شود و یا خیر معاد روحانی است وجود دیگری در آن موقع حشر صورت می‌گیرد. در همین باب قطب الدین شیرازی معتقد است که معاد جسمانی است و اعاده محال است. وی در همین باره می‌گوید:

«... معدوم را اعادت نکند به عینه یعنی با جمیع عوارضی که مشخص او باشد که میان معاد و مستألف الوجود فرقی است.» (همان: ۲)

که برخلاف شرع بود، زیرا اگر چه نفس بدین چیزها راضی بود، به جهت لذت حالی، اما چون عقل می‌داند که از برای یک لحظه لذت گذرنده دنیا، سعادت پاینده عقبی از دست می‌رود بدان راضی نباشد.

سیم آن که هم عقل، و هم نفس بدان راضی باشند، و آن علم است. چهارم آن که نه عقل بدان راضی باشد، و نه نفس، و آن جهل است. و از اینجا است که عاقلان گفته‌اند که اگر عالمی را گوینده‌ای جاهل تنگ دل شود، با آن که داند که دروغ گفته‌اند، چه دانایی از فضایل صفات است، و نادانی از رذایل آن، لاجرم از نسبت نادانی برنجد و اگر چه به دروغ کرده باشند و نسبت دانایی خوش دل شوند و اگر چه به دروغ کرده باشند.<sup>۲۲</sup> (همان، ۲۳/۱ - ۲۲).

## علم و جهل

در یک تقسیم بندی چهارگانه قطب الدین شیرازی علم و جهل را به اجمال بحث کرده و حیطة‌های آن را توضیح داده است. در همین راستا می‌گوید:

«اول بدن که چیزها بر چهار قسم است: یکی آن که عقل و حکمت مقتضی آن باشند و بدان راضی و نفس و شهوت نه، چون بیماری و درویشی، و بی‌مرادی در دنیا، چه نفس را از این چیزها نفرت بود، و عقل بدان راضی، از آن جهت که به قواعد برهانی و شواهد قرآنی، معلوم شده است که هر بنده را که بر درگاه حق تعالی قریبی و درجه بود او را از دنیا چنان نگاه دارند که طفل را از آب و آتش. پس نا آمد<sup>۲۱</sup> مرادهای دنیا نگاه داشت حق بود مر آن بنده را از مشغول بودن به غیر حق بود و از این جهت عقل بدین راضی باشد، اما، نفس نه. (همان: ۸).

دوم آن که بدان راضی بود، اما عقل راضی نبود، چون لذت‌های نفسانی، و شهوت‌های جسمانی

## علم اجمالی و علم تفصیلی

در تعریف علم اجمالی و علم تفصیلی و تقسیم علم به این دو می‌گوید:

«علم بعضی تفصیلی و بعضی اجمالی است اما تفصیلی آن است که اشیاء را بداند متمایز در عقل و منفصل بعضی از بعضی و اجمالی هم چنان باشد که کسی را دانست آن گاه غافل شد آن را از او پرسند چه جواب از آن حاضر می‌شود در ذهن او و این به قوت محض نیست چه پیش او حالتی بسیط حاصل است که مبدأ تفصیل آن معلومات است پس آن علم

۲۱. منظور پیش آمد بد است.

۲۲. نظیر این تقسیم را فخررازی آورده است، همچنین ابن‌سینا نیز به آن توجه داشته است و در تقسیمات دیگر حکمت و علم نیز که قطب‌الدین به نحوی بسیار دقیق آن را انجام داده است، ابن‌سینا و فخررازی پیشگام هستند، لیکن قطب‌الدین شیرازی به نحوی دقیق این تقسیمات را آورده است.



دوم: آن چه که تا مخالط ماده نبود موجود نتواند بود که خود بر دو قسم:

یکی: آن که اعتبار ماده شرط نبود در تعقل و تصور آن چون زوج و فرد و مثلث و کره که علم ریاضی باشد و بدان علم اوسط گویند.

و اما اصول علم اعلی دو فن است: دوم: آن که به اعتبار مخالطت ماده معلوم باشد چون معادن و نبات که علم طبیعی باشد و بدان علم اسفل گویند.

و اما اصول علم اعلی دو فن است:

یکی معرفت الله تعالی و مقربان درگاه او و عقول و نفوس که آن را علم الهی گویند. دوم: معرفت امور کلی که احوال موجودات باشد از آن روی که موجودند چون وحدت و کثرت و علت و معلول و وجوب و امکان که آن را فلسفه اولی خوانند و فروع آن چند نوع بود، چون معرفت نبوت و امامت و احوال معاد و آن چه بدان ماند (همان: ۸۲/۱ - ۸۳).

### اصول و فروع علم ریاضی

علم ریاضی نیز در تقسیماتی که قطب‌الدین شیرازی

۲۳. ر.ک به تقسیم کهن آن به قرن چهارم قبل از میلاد برمی‌گردد یعنی به ارسطو که به تبع او به ابن هم علوم را تقسیم نموده است به علوم حکمی و علوم غیر حکمی. ابن سینا در یک طبقه‌بندی منطقی علوم را تفسیر کرده به حکمی و غیر حکمی و علوم حکمی را تقسیم کرده به نظری و عملی و علوم نظری را تقسیم نموده به علم اعلی یا مابعدالطبیعه و علم اوسط یا ریاضیات و علم ادنی یا طبیعیات و همچنین برای حکمت عملی اقسام دیگری قائل شده است. در تقسیم‌بندی دیگری که فخر رازی انجام داده است. وی علم را با توجه به مشرب کلامی خود به اقسامی تقسیم کرده است که در درجه اول علم کلام قرار دارد و بعد علوم متعددی دیگر را در حدود شصت علم به ترتیب طبقه‌بندی کرده است. (ر.ک به «منطق المشرقین» ابن سینا و همچنین کتاب «ستینی» و «جامع العلوم» فخر رازی مباحث مربوط به تقسیم بندی‌های علوم).

به قوت بنا شد از هر وجهی بلکه به فعل باشد از وجهی و به قوت از وجهی دیگر. (همان: ۸۷/۳).

### حکمت و اقسام آن

در تقسیم بندی علوم قطب‌الدین شیرازی همان روش پیشینیان را در تقسیم حکمت دارد.<sup>۲۳</sup> وی در کتاب مهم خود که به فارسی است و در واقع دایرة - المعارفی از معارف عقلی و کلامی است ابتدا به فضیلت علم پرداخته و بعد دوازده رشته مهم و بنیادین علم را که حکیم باید بداند بحث کرده است. وی در ابتدا علم را به دو بخش تقسیم می‌کند:

یکی این که نسبت او با جمیع از منه و جمله امم یک نسبت واحد باشد که آن را حکمت خوانند چون هیأت افلاک و علم حساب و علم اخلاق.

دوم: این که نسبت او با جمیع از منه و جمله امم یک نسبت نباشد و آن را غیر حکمی خوانند همچو علم فقه و علوم غیر حکمی اگر مقتضای نظر شارع است دینی گویند و الا غیر دینی.

اما تقسیم علوم حکمی:

یکی آن که علم که تصور حقایق موجودات بود و تصدیق به احکام و لواحق آن.

دوم آن که عمل، که ممارست حرکات و مزاولت صناعات است. و چون علم حکمت، دانستن چیزهاست، به اعتبار انضمام موجودات منقسم شود و موجودات دو قسم اند:

اول آن چه وجود آن موقوف بر حرکات آزادی اشخاص بشر نباشد که آن را حکمت نظری خوانند.

دوم آن چه وجود آن منوط به تصرف و تدبیر این جماعت بود که آن را حکمت عملی خوانند. و حکمت عملی منقسم بر دو قسم است: یکی امور عامه، یعنی آن چه که مخالطت ماده شرط وجود او نبود که بدان مابعدالطبیعه و یا علم اعلی گویند.

و دوم معرف اجسام بسیط و مرکبه، و احکام بسایط  
علمی و سفلی، و آن را علم سما و عالم گویند.

و سوم معرفت ارکان و عناصر، و تبدل صور بر ماده  
مشترکه و آن را علم کون و فساد گویند. و چهارم،  
معرفت اسباب و علل حدوث هوایی و اراضی، مانند  
رعد و برق و صاعقه، و باران و برف و زلزله و آن  
چه بدان ماند، و آن را علم آثاری علوی خوانند. و  
پنجم معرفت مرکبات، و کیفیت ترکیب آن و آن را  
علم معادن خوانند. و ششم معرفت اجسام نامیه، و  
نفوس و قوای آن. و آنرا علم نبات خوانند.

و هفتم معرفت، احوال نفس ناطقه انسانی، و  
چگونگی تدبیر و تصرف او در بدن، و غیر بدن، و آن  
را علم نفس خوانند.» (همان: ۷۵-۷۶).

قطب‌الدین در همین باب فروع علم طبیعی را نیز  
چنین در طبقات علوم جای می‌دهد:

«... و فروع علم طبیعی نیز بسیار بود، مانند  
علم طب، و علم احکام نجوم و علم فلاح و غیر  
آن، چون علم فراست که استدلال است از خلق بر  
خلق، و علم تعبیر و علم کیمیا و علم طلسمات، که  
عبارت است از تمزیج قوای سماوی به قوای بعضی  
اجرم ارضی، تا از آن قوتی حاصل شود که مبدأ فعلی  
غریب شود در این عالم. و علم نیز نجات یعنی:  
تمزیج قوای ارضی، بعضی با بعضی، تا از آنجا با دید  
آید که از او فعلی غریب صادر شود و اما علم منطق  
که حکیم ارسطاطالیس آن را مدون کرده است، و از  
قوت به فعل آورده، مقصور است بر دانستن کیفیت  
دریافتن چیزها، و طریق اکتساب به مجهولات، پس  
به حقیقت آن علم است به علم، و بهتر است ادات  
تحصیل دیگر علم را.» (همان: ۷۶).

انجام داده است اصول و فروعی دارد. اصول علم  
ریاضی عبارتند از:

اول: معرفت مقادیر<sup>۲۴</sup>، و احکام لواحق آن، آن را علم  
هندسه خوانند.

دوم: معرفت اعداد و خواص آن، و آن را علم عدد  
خوانند.

سوم: معرفت اختلاف اوضاع اجرام علوم به نسبت با  
یکدیگر، و با اجرام فلسفی، و مقادیر حرکات و  
اجرام و ابعاد ایشان و آن را علم هیأت و علم نجوم  
خوانند و احکام نجوم خارج افتد از این نوع.

و چهارم، معرفت نسبت مؤلفه، و احوال آن و آن را  
علم تألیف خوانند چون در آوازاها به کار دارند، به  
اعتبار تناسب با یکدیگر، و به نسبت زمان سکنتاتی که  
در میان آوازاها افتد، آن را علم موسیقی خوانند.

در راستای توضیح علوم ریاضی و سپس از توضیح  
اصول آن اکنون قطب‌الدین به فروع علم ریاضی  
می‌پردازد:

«... و فرع علم ریاضی چند نوع بود، چون علم مناظر  
و مزایا، و علم جبر و مقابله، و علم جراثقال، و علم  
مساحت و غیره آن، چون علم جمع و تفریق. و علم  
حیل، چون صندوق ساعت و امثال آن، و علم اگر  
متحرکه و علم اوزان و موازین، و علم زیجات و  
تقادیم، و علم نقل میاه.» (همان: ۷۴/۱-۷۵).

### اصول و فروع علم طبیعی

قطب‌الدین اصول طبیعی را نیز در دسته‌هایی منظم  
می‌کند. او این اصول را دارای هشت صنف بر  
می‌شمرد:

«اول معرف مبادی متغیرات، چون زمان و مکان،  
حرکت و سکون، و نهایت و لانهایت و غیره آن و آن  
را سماع طبیعی می‌گویند.

۲۴. در این باب قبلاً از نظر قطب‌الدین بحث کرده‌ایم.

دارد، و آن را علم نوامیس خوانند.» (همان: ۸۰/۱).

### درباره منطق و برخی از مباحث

قطب‌الدین شیرازی در باب چیستی منطق می‌گوید: «منطق قانونی است که به آن فکر صحیح را از فاسد بدانند. و نسبت او با رویت<sup>۲۷</sup> چون نسبت عروض باشد به شعر، و ایقاع به از منه الحان، الا آن که بسیار کسان باشند که به مجرد فطرت مستغنی باشند از تعلم این قانون مگر شخصی که مؤید باشد که به نفس قدسی و هدایتی ربانی تا چیزها را چنان که هست بدانند.

و مراد از فکر در این موضوع، توجیه ذهن است به سوی مبادی مطالب تا از آن مبادی متادی شوند به مطالب، به سبب ترتیبی که آن مبادی را داده باشند. و هیأتی که ایشان را حاصل شده و آن مبادی جاری مجرای ماده باشد به نسبت با فکر و هیأتی که حاصل شده باشد از ترتیب آن جری مجرای صورت، و لابد باشد در صلاح فکر از صلاح هر دو یعنی ماده و صورت. و اما در فساد فکر، یکی کافی باشد.» (همان: ۱/۲).

### دلیل حصر اقسام در نه باب و توضیح مقولات

قطب‌الدین مقولات را از این قرار حصر کرده و توضیح داده است: «عرض یا ثبات ذاتی او تصور شود یا نه، قسم دوم که ثبات آن لذاته تصور نشود مقوله حرکت است، و قسم اول یا بدون نسبت با غیر تعقل شود یا نه، قسم دوم که بدون نسبت تعقل نشود اضافه است و قسم اول یا لذاته موجب مساوات و تفاوت و تجزی باشد و آن مقوله کم است، و یا

### حکمت عملی

قطب‌الدین در تعریف حکمت عملی می‌گوید:

«حکمت عملی دانستن مصالح اداری و افعال صناعی نوع انسانی بود، بر وجهی که مودی بود به نظام احوال معاش و معادیشان و مقتضی رسیدن به کمال که متوجه‌اند سوی آن.» (همان: ۸۰/۱).

در همین راستا وی تقسیمات حکمت عملی را نیز چنین توضیح می‌دهد:

«... یکی آن چه راجع بود به هر نفسی به انفراد و دیگر آن چه راجع بود با جماعتی به مشارکت. و قسم دوم نیز به دو قسم شود، یکی آن چه راجع بود با جماعتی، که میان ایشان مشارکت بود در منزل و خانه.

و دوم آن چه راجع بود به اجتماعی که میان ایشان مشارکت بود در شهر، ولایت، بل اقلیم و مملکت، پس حکمت علمی نیز سه قسم بود:

اول را تهذیب اخلاق خوانند و دوم را تدبیر منزل، و سوم را سیاست مدن.

و فایده خلقی آن است که فضایل را بشناسد، و کیفیت افتنا<sup>۲۵</sup> آن، تازکاً نفس به آن حاصل شود و رذایل بدانند، و کیفیت توقی<sup>۲۶</sup> از آن، تا نفس از آن پاک شود.

و فایده حکمت منزلی آن است که بدانند مشارکتی که واجب بود میان اهل یک منزل، تا به او منتظم شود مصلحت منزلی، که تمام شود به زوجی و زوجه‌ای، و والدی و مولودی، و مالکی و مملوکی، و فایده حکمت مدنی آن است که بدانند کیفیت مشارکتی که میان اصناف و اشخاص ایشان واقع شود تا تعاون یکدیگر کنند بر مصالح ابدان و ابقا نوع انسان. و بدان که بعضی حکمت مدنی را به دو قسم کرده‌اند، یکی آن که به ملک تعلق دارد و آن را علم سیاست گویند و دوم آن که تعلق به نبوت و شریعت

۲۶. تقوا و پرهیز.

۲۵. اکتساب.

۲۷. منظور مشاهده و دیدار فکری است، تفکر و تأمل.

نسبت و آن مقوله کیف است.<sup>۲۸</sup>

ادامه توضیحات قطب‌الدین درباره مقولات نیز از این قرار است:

«قید لذاته در تعریف حرکت برای احتراز از زمان است که ثبات آن متصور نیست ولی نه لذاته بلکه برای آن زمان مقدار حرکت است، و قید لذاته در کم برای احتراز از کم بالعرض است، مثلاً چیزی که در کم موجود باشد مانند زوجیت و استقامت و طولیت، یا کم در آن موجود باشد مثل معدوداً یا حال در محل کم باشد چون بیاض متعلق به معروض کم باشد مثل قوت که آن را متناهی یا غیر متناهی گویند چون متعلقش در مدت یا شماره متناهی یا غیر متناهی است.» (همان: ۵۱/۳).

در همین راستا در پایان مقوله اضافه می‌گوید:

«و از اضافه آن است که مسمی است به این و متی و وضع وجده... و گاه باشد که این چهار را ایمنی این و آن سه دیگر که بعد از او است اقسامی می‌گیرند خارج از اضافت به این وجه که این چهار را اموری گیرند غیر نسبت که نسبت لازم او است و این خلافی لفظی است و من برهانی بر ثبوت این امور نیافته‌ام و اگر ثابت شود هیأتی باشند از اقسام کیف و اگر چه اضافت عارض ایشان باشد پس اینها را داخل کردن در تحت اضافت اولی باشد و احق.» (همان).

### سبب حصر ابواب منطق در نه باب

«و سبب انحصار اقسام در نه آن است که چون قیاساتی که به آن استعلام مجهولات توان کرد در پنج قسم منحصر بوده که آن را صناعات خمسه گویند ایمنی برهان و جدل و خطابت و شعر و مغالطه، چه قیاس یا مفید تصدیق بود یا مفید تخیل، و تصدیق یا جازم باشد یا غیر جازم، و جازم یا اعتبار مطابقه او کنند مر نفس امر را، یا نه، و آن چه اعتبار

مطابقه کنند یا مطابق باشد یا نه، پس قیاس که مفید تصدیق جازم مطابق باشد «برهان» بود، و اگر مفید تصدیق جازم باشد، که در او اعتبار خارج نکنند بل اعتبار عموم اعتراف به آن کنند «جدل» باشد اگر چنین باشد و الا آن را «شغب» خوانند و اگر مفید تصدیق جازم غیر مطابق باشد «سفسطه» بود و او با شعب هر دو اقسام مغالطه‌اند و اگر مفید تصدیق غیر جازم باشد «خطابت» بوده و اگر مفید تخیل باشد دون التصدیق «شعر» بود.

و به وجهی دیگر افاولیلی که با آن توصل کنند به تصحیح رایبی یا تحقیق مطلوبی یا همه صادق و تعیینی باشند چنان که در آن هیچ شبهت نباشد یا همه کاذب و مشکوک یا بعضی صادق و بعضی کاذب. و این قسم می‌شود به جهت آن که یا صادق بیش از کاذب باشد یا کاذب بیش از صادق یا هر دو متساوی باشند، پس آن که همه صادق باشد قیاس برهانی بود و آن که غالب الصدق باشد جدلی بود و آن که متساوی - الصدق و الکذب - باشد خطابی بود، و آن که غالب الکذب باشد مغالطی بود، و آن که همه کاذب باشد شعر بود. و به وجهی دیگر اقاویلی که به آن توسل کنند. به تصحیح رایبی یا تحقیق مطلوبی یا همه صادق و یقینی باشند چنان که در آن هیچ شبهت نباشد یا همه کاذب یا مشکوک یا بعضی صادق و بعضی کاذب. و این قسم سه قسم می‌شود به جهت آنها یا صدق بیش از کاذب باشد یا کاذب بیش از صادق یا هر دو متساوی باشند، پس آن که همه صادق باشد قیاس برهانی بود، و آن که غالب الصدق باشد جدلی بود، و آن که متساوی الصدق و الکذب

۲۸. راجع به مطلب فوق می‌توانید رک. به منطق تلویحات و همچنین به درةالتاج، ص ۵۱، البته استفاده از مطلب فوق توسط قطب‌الدین که خود یک اشراقی است امری مهم نیست.

مفارق هم خوانده شود. پس یا آن را تعقل از طریق تدبیر و معرف و استکمال با جسم باشد و آن را نفس گویند و روح نیز، و یا آن را چنین تعلقی نباشد و آن عقل است، و گاهی می‌شود که یک جوهر مفارق در بعضی احوال به علاقه جسمی محتاج باشد که از این جهت نفس خوانده شود و در بعضی احوال از علاقه جسمی بی‌نیاز باشد که از این جهت عقل نامیده گردد.» (همان، ۱۳۶۵: ۵۲۸/۳)

### درباره جسم طبیعی و احکام آن

قطب‌الدین پس از تعریف و توضیح جسم طبیعی به چند تا از احکام آن می‌پردازد. وی در این باره می‌گوید:

«وجود جسم طبیعی معلوم است از جهت حس، و او یا مرکب است از اجسام مختلفه الطبایع، چون: بدن انسان: یا غیر مرکب از او، چون: هوا. و کیف ماکان، او قابل انقسام است. و انقسامات ممکن در او: یا حاصل باشد بالفعل، یا غیرحاصل بالفعل، و بر هر دو تقدیر یا متناهی باشد یا غیر متناهی و این به حسب قسمت عقلی است، لکن آن که جسم در خارج مرکب باشد از اجزایی که قول انقسام نکند، نه به فعل و نه بر فرض، محال است، خواه متناهی باشد، و خواه غیرمتناهی و هم چنین آن که جسم متناهی در خارج مرکب باشد از اجزاء غیر متناهی به فعل، خواه هر یکی قابل انقسام فعلی یا فرضی باشند، یا قابل هیچ یک نباشند. و بطلان اوّل به وجوه بسیار، روشن می‌شود، و من سه را از آن یاد کنم:

یکی آن که، اگر اجسام ذوات المقادیر متولف باشد از این اجزاء یا متداخل باشند، یا متداخل نباشند، اگر متداخل شوند هیچ مقدار از آن متألف نشود، و اگر متداخل نشود، هر وسطی از آن میان دو باشد که ملافی شود به یکی از دو طرف او غیر آن

الکذب باشد خطابی بود، و آن که غالب الکذب باشد مغالطی بود، و آن که همه کاذب باشد شعری بود. پس چون انواع قیاس در این پنج منحصر بود و مباحث قیاس بعضی مشترک بود میان انواع خمسه و بعضی مخصوص به هر یکی، قیاس مطلق را بابی مفرد ساختند و اباحت مشترکه بین الخمسه را در آن یاد کردند، پس ابواب قیاس شش شد.

و چون اقاول قیاسی ترکیب آن را کمتر از دو مقدمه ممکن نبود و ترکیب مقدمات از کمتر از دو مفرد ممکن نه، دو باب دیگر بر این شش زیادت کردند و در یکی از آن بحث کنند از معانی مفرده و در دیگر از قضایا، پس ابواب منطق هشت شد. و این ترتیب ارسطاطالیس است، و فرفورئوس که از تابعان او بود، بحث الفاظ و کلیات خمسه که ارسطو در باب معانی مفرده آورده بود، یعنی مقولات، جدا کرد و در باب مفرد آورد و آن را (ایساغوجی) نام کرد و این افراز به غایت نیکو کرد چه کلیات خمسه و دلالات الفاظ در ذهن توانند بود، و مقولات عشر طبایع موجودات خارجی‌اند پس افراز ایشان از یکدیگر بهتر از مزج ایشان است به هم، و از این جهت ابواب منطق نه آمد.» (همان: ۷۶-۷۸).

### تقسیمات جوهر

قطب‌الدین جوهر را به چهار نوع تقسیم می‌کند که عبارت از «واجب تعالی» و «عقل» و «نفس» و «جسم» است. وی در این باره می‌گوید:

«... جوهر یعنی آن چه به ذات خود قائم باشد یا وجود او لذاته واجب باشد و آن واجب الوجود است یا این طور نباشد و لابد ممکن خواهد بود نه ممتنع چرا که مقسم جوهر موجود است و ممکن یا متغیر است که آن جسم آن و مقدمات آن و جوهر فرد غیر متغیر مستحیل است، و یا غیر متغیر که روحانی و

و الا به سبب موجود شده باشد نه به ذات و این موجود واجب لذاته باشد. و آن چه موجود باشد لذاته لابذاته و آن موجودی باشد که به ذات خود قائم باشد و او را سبب باشد که ایجاب او کند و این موجود جوهر است، و آن چه موجود باشد لالذاته و ولابذاته و آن عرض است چه از آن روی که وجود او را سببی هست موجود بذاته نباشد بل بسبب بود، و از آن روی که قائم است به غیر وجوده لذاته نباشد بل لغیره باشد. و موجودی که بذاته موجود باشد و لذاته موجود نباشد اگر چه قسمت عقلی محتمل آن است اما ممکن نیست. به سبب احتیاج او به محل که درو حال شود.» (همان: ۲/۵-۶)

#### حدوث و قدم زمانی و ذاتی عالم

قطب الدین دربارهٔ حدوث و قدم زمانی و ذاتی که مسئله مورد بحث همیشگی متکلمان و فلاسفه بوده است می‌گوید: «حدوث پیش جمهور، حصول شیء است بعد از عدم او در زمانی که گذشته باشد و قدم پیش ایشان، آن چه مقابل این است، و به این تفسیر متصور نیست که زمان حادث باشد، و الا وجود مقارن عدم او باشد. و خواص، اطلاق لفظ حدوث کنید، و به آن احتیاج شیء خواهند به غیر او خواه حاجت شیء به غیر دائم باشد، خواه نباشد، و تعبیر می‌کنند از این حدوث، به حدوث ذاتی، و قدمی که مقابل این حدوث است، صادق نشود الا برواجب الوجود تنها، و آن چه تحقیق حدوث ذاتی کند و دلالت بر آن که لفظ حدوث بر او اولی است از اطلاق او بر زمانی، آن است که در هر دو حدوث، اعتبار به قدم لاوجود بر وجود می‌کنند. و تقدم و تأخر بر معانی بسیار اطلاق می‌کنند، چه شاید هر دو به زمان باشد، چون پدر و پسر، یا به ذات، چون حرکت دست و حرکت کلید، یا به طبع، چون یک و

چیز را که ملاقی او شده به طرف دیگرش، و منقسم شود فرضاً و هو محال، و این که مرکز محاذی اجزاء دایره است، چون ملاقاتین مذکورترین نیست، چه آن چه آن محاذیات متکثر، آن متعلق است یکی است و آن چه نماسات به آن متعلق است غیر واحد است، چه تماس آن چه مماس اوست، از جهتی دیگر واقع نگردد.

دوم آن که، اشیاء چون حرکت کند، و دراو اجزاء لایتجزا باشد، مادام که جزوی از جزو خود برون نرود، در چیز مجاوز خود نه افتد، پس چون دایره طوق، جزوی حرکت کند: از دایره قطب یا حرکت نکند، یا پیش از جزوی حرکت کند، یا جزوی یا کم از جزوی. اگر هیچ حرکت نکند از دایره قطب، با آن که دایره طوق اضعاف اوست، مرار بسیار واجب بودی که سکون دایره قطب به دیدنی، رویتی اتم از رویت حرکت او، و این چنین نیست، چه: ما او را مستمر الحركه می‌یابیم، بی آن که در او سکونی بیابیم اصلاً. و اگر از جزوی یا مثل آن حرکت کند. دایره قطبی بیشتر از طوقی تمام شود، پس لایب باشد که از دایره قطب اقل از جزوی حرکت کند، و مالا منقسم شود.

سیم آن که: شکل مربع واجب است که قطره او که مرکز او را قطع کند، بدو مثلث متساوی اطول باشد از هر یکی از اضلاع او. پس اگر مرکب باشد از اجزاء لایتجزا او واجب باشد، که قطر مساوی ضلع باشد، و آن ممتنع است. و صحت این به تأمل و اعتبار ظاهر شود.» (همان: ۴/۱-۲).

#### تقسیمات موجودات

«موجود منقسم می‌شود یا آن چه موجود باشد لذاته و به ذاته و آن موجودی باشد که قائم به غیر نباشد و الالغیره موجود بوده باشد نه لذاته و او را سیئی نباشد

فیلسوف پیشگام نهضت اشراقی، شهرزوری، است، لذا ما هم از همین دو کتاب شروع می‌کنیم:

۱. شرح حکمة الاشراق: این شرح که تا امروز برای درک متن دشوار حکمة الاشراق در حوزه-های فلسفی مورد توجه طلاب علوم فلسفی قرار گرفته است، پس از شرح شهرزوری بر حکمة الاشراق مهمترین شرح بر این کتاب است. این شرح در سال ۱۳۱۵ در تهران به چاپ رسید و پس از آن نیز بارها تجدید چاپ شده است. علی‌الرغم این که قطب‌الدین این شرح را برای طالبان حکمت اشراق نوشته است، ولی در نهایت اصل کتاب را به جمال الدین علی‌بن محمد دست‌جردانی اهداست. قطب‌الدین در شرح خود بر حکمة الاشراق آنجا که شیخ اشراق در مورد حقیقت جسم صحبت می‌کند (رک به: تلویحات: ۱۴/۱؛ شیرازی، ۱۳۸۵: ۲۰۸). متوجه اختلاف و تناقض در گفتار شیخ می‌شود و به ناسازگاری سخنان شیخ درباره حقیقت جسم پاسخ داده و در صدد توضیح آن برآمده و منشأ توهم در تناقض را اشتراک در لفظ دانسته است و وی مسئله را به دلیل اینکه دو نوع مقدار در جسم وجود دارد برگردانده و هریک از سخنان شیخ را در تلویحات و حکمة الاشراق به یکی از انواع مقدار برگردانده است. همچنین وی علی‌الرغم ارادت خود به شیخ اشراق آنجا که شیخ ادله‌ای را در باب مشهود نفس بیان می‌کند و ادراک ذات خود را «من» و ادراک مثال ذات خود را «او» دانسته است، ادله شیخ اشراق را ادله اقناعی دانسته است. همچنین در این کتاب او به توضیح معنای تشکیک پرداخته و درباره مسئله علم حضوری با شیخ اشراق هم‌نوا است و همچنین در شرح حکمة الاشراق تقسیمات کافی در باب مثل نوریه و نظریه حکمای ایران باستان به دو عالم معنی و صورت قائل بودند و این که هر یک از این دو

دو یا به مرتبه چون صفت اول و ثانی، یا به شرف، چون معلم و متعلم از او.» (همان: ۲۹/۳-۳۰).

### ادله اثبات وجود زمان

برای اثبات وجود زمان ادله و براهین فراوانی آورده شده که معمولاً یا برهان طبیعی‌اند و یا برهان الهی و یا برهان عقلی. ما در اینجا برهان طبیعی قطب‌الدین می‌آوریم: «هرگاه سه متحرک را سه محرک در سه جهت به حرکت دوری بر یک شعاع به حرکت آورند، و یکی سریع و یکی بطئی و یکی طور متوسط حرکت کند و هر سه به یک بار حرکت خود را آغاز کنند، چون حرکت سریع و بطئی به انجام رسد و مثلاً سریع دو دور و بطئی یک دور حرکت کرده باشد و متوسط پیش از آن دو از حرکت ایستاده است و یک دور حرکت کرده است، اکنون سریع و بطئی در ابتدا و انتهای حرکت برابرند و در مسافت مختلف، و متوسط فقط با بطئی، در مسافت مساوی است، و سریع با متوسط مخالف است هم در مسافت و هم در انتها، و سریع در مسافت مخالف بطئی و متوسط است و با بطئی مشارک است در امری که در همان امر با متوسط مخالف است و آن امر محرک نیست به فرض اختلاف، و متحرک نیز نیست، و حرکت نیز در سه متحرک متعدد است پس آن چه همه در پاره‌ای از آن و سریع و بطئی در همه آن مشترکند همان زمانی است.» (همان: ۵۸/۳).

مباحث فوق‌گزیده‌ای از آراء و عقاید و گفتارها و نشر قطب‌الدین شیرازی از دانشنامه فلسفی او بود که در نگارش آن تحت تأثیر شهر زوری است.

### آثار قطب‌الدین شیرازی

قطب‌الدین شیرازی در شرح حکمت الاشراق و نگارش کتاب «دره التاج» که تحت تأثیر اولین

۳. شرح «مفتاح العلوم»: که در اصل از سراج‌الدین ابویعقوب یوسف بن محمد بن علی سکاکی و به عربی است.<sup>۲۹</sup> شرح قطب‌الدین شیرازی بر این کتاب «مفتاح قطب‌الدین این شرح منظوم را به خواجه همام‌الدین تبریزی<sup>۳۰</sup> اتصاف کرده است.

۴. «نهایه الادراک فی درایه الافلاک»: کتابی است به عربی و شامل چهار مقاله در فن هیأت که قطب‌الدین آن را به نام بهاء‌الدین محمد جوینی پسر شمس‌الدین جوینی به رشته تحریر درآورده است.

۵. «التحفة الشاهیه»: نیز به عربی و در علم هیأت به رشته تحریر در آمده است و چهار فن را شامل شده است. این کتاب در اصل شرحی است که قطب‌الدین شیرازی بر کتاب «التذکره فی العلم الهیئه» اثر خواجه نصیرالدین طوسی نوشته و نام آن را «تحفة شاهیه» نامیده است. قطب‌الدین شیرازی این کتاب را به نام «محمد بن صدر سعید تاج‌الدین معتزین طاهر» و به پایان رسانده است، این کتاب در چهار فن به قرار ذیل است:

۱. در مقدمات و آن چه که مثل از آغاز لازم است.
۲. درباره هیأت اجرام بسیط.

۲۹. صاحب مفتاح العلوم، (۵۵۵-۶۲۶ هـ ق) از دانشمندان عصر سلطان محمد خوارزمشاه بوده است و این کتاب در سه قسمت نوشته است: قسمت اول در علم صرف- علم نحو و معانی و بیان و بدیع و قسمت‌های بعدی در علم معانی، خواص ترکیب کلام و منطق که مجموعاً دوازده علم از علوم ادبی را شامل می‌شود. این کتاب در ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ هجری قمری در مصر به طبع رسیده جلال‌الدین خطیب قزوینی این کتاب را تحت عنوان «المفتاح» خلاصه نموده است.

۳۰. وی از شعرای به نام است و همام تخلص می‌نموده است. همام تبریزی به سال ۷۱۳ هجری قمری در گذشته است و با سعدی شیرازی در یک عصر زندگی می‌کرده است.

عالم به دو عالم تقسیم می‌شوند: عالم معنی به او عالم ابویی و عالم عقول تقسیم می‌شود و عالم صورت نیز به دو عالم صور جسمیه همچون عالم افلاک و عناصر و عالم صور شبیحیه همچون عالم مثل معلقه تقسیم می‌شوند. (شیرازی: ۱۳۱۳: ۵۱۱).

همچنین قطب‌الدین آن جا که در باب علم حضوری قائل می‌شود که خود آگاهی خود را شیء که قائم با ذات و محرک ذات باشد از طریق مثال ذات خود به دست نیاورده و سه طریق را برای اثبات سخن خود آورده، طرق سه‌گانه او را مورد تردید قرار داده است و آن‌ها را اقلناعی دانسته است و این سه را به لحاظ برهان بودن مورد تردید قرار داده است.

۲. «دره التاج» «لعزه الدباج»: که به «انموذج العلوم» شهرت دارد و همچنین برخی آن را «اینان ملا قطب» نام نهاده‌اند. این کتاب دانشنامه‌ای است و به تأثیر از کتاب دانشنامه‌ای شهرزوری به رشته تحریر درآمده است و به دوازده علم بسط پیدا کرده است.

وجه تسمیه این کتاب این است که قطب‌الدین شیرازی آن را برای «امیر دباج» فرمانروای گیلان نوشته است (حاجی خلیفه، ۱۸۵۸-۱۸۳۵: ۱/۳۸۵). این کتاب به زبان فارسی و شامل ادبیات خاص قرن هفتم و هشتم است. قطب‌الدین این کتاب را در ۷۰۵ هجری قمری و به خواهش امیر دباج که در آن موقع از حکمرانان محلی گیلان که مدعی بود از ثلثه ساسانیان است نوشت و همو تقدیم کرد.

دره التاج کتابی دایرة المعارفی فلسفی در زمینه منطق، حکمت طبیعی و حکمت ریاضی و الهیات و دیگر مسائل و اقسام فلسفه است. بخش بزرگی از این کتاب در دو بخش و روی هم رفته در هشت جزء بین سال‌های ۱۳۱۷ و ۱۳۲۴ هجری قمری در تهران چاپ شده است.



۳. درباره هیأت زمین.
۴. درباره مقادیر ابعاد و اجرام.
۱. در اثبات این که جوهر نفس مغایر با جوهر بدن است.
۲. درباره بقای نفس بعد از فنای بدن.
۳. درباره مراتب نفوس به لحاظ سعادت و شقاوت پس از جدا شدن و مفارقت آن‌ها از بدن.
- پس از این مباحث سه گانه دوانی خاتمه‌ای را نیز آورده است که در آن عوالم ثلاثه عقل و جسم و جان را مورد بحث قرار داده و این که وجود از ذات حضرت حق به همه مراتب موجودات جریان دارد.
۱۷. رساله در عدالت.
۱۸. بحث دربارهٔ بیتی از حافظ به فارسی که مطلع آن چنین است:  
پیرما گفت خطا بر قلم صنع نرفت  
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد.
۱۹. بحث دربارهٔ صوت به فارسی که قبلاً اشاره شد و در این باب صیحه و صدارا را بحث کرده است.
۲۰. رساله تفسیر آیه «قالت آمننت ... من المسلمین»: به عربی که قبلاً تفسیر کرده بود، ولی به درخواست شخصی بار دیگر این آیه را تفسیر نموده است و در آن در باب کفر و ایمان فرعون بحث و تفسیر نموده است.
۲۱. رساله «عرض لشکر»: که نظام لشکرآرایی حکومت شاهزاده خلیل در فارس و پردا ورا که نامش «اوزون حسن» است و همچنین دستگاه آق‌قونیلو را توضیح داده است.
۲۲. «الرساله الخلیفیه»: که رساله‌ای عربی است، بحثی دربارهٔ قدر شرف زن است که خلال دویست یا صد درهمی است.
۲۳. گزارشی از یک بیت از کتاب گلشن راز شیخ محمود شبستری: که متنی است دارای اشعار فارسی و عربی و مختصر است و همچنین بحثی مجمل در
۶. «فتح المنان فی تفسیر القرآن»: که کتابی حجیم و دارای مجلدات چند ده جلدی است. این کتاب منسوب به قطب‌الدین و در تفسیر است وی علاوه بر کتاب و سنت از راه علوم دیگر نیز به تفسیر پرداخته است. (فهرست الکتب، ۱۳۶۶: ۱۸۶).
۷. حاشیه بر تفسیر کشاف زمخشری: متوفی ۵۳۸ هجری قمری.
۸. حاشیه بر حکمة العین: که نجم‌الدین دبیران کاتبی قزوینی متوفی ۶۷۵ هجری قمری است.
۹. «التحفة السعدیه»: این کتاب نیز از کتب مهم قطب‌الدین است که در پنج جلد است و هر جلد نیز حجمی زیاد دارد. کتاب منظوم است و شامل جمعاً حدود هزار بیت است این کتاب در شرح قانون ابن سینا است. قطب‌الدین آن را به نام سعدالدین ساوجی که وزیر غازان خان بوده است سروده چندی قبل از وفاتش به پایان برده است.
۱۰. رساله فی اثبات الواجب القدیمه و الجدیده.
۱۱. الزورا.
۱۲. شرح غزلی از حافظ با مطلع:  
در همه دیر مغان نیست چون من شیدایی  
خرقه جایی دگر و باده و دفتر جایی
۱۳. رساله فی التحقیق نفس الامر.
۱۴. رساله فی اثبات الجوهر المفارق.
۱۵. شرح هیاکل.
۱۶. علم النفس که در سه فصل است:

بن مسعود الشیرازی ختم الله له بالحسنی، یقول لا ان العاده سوخت للاصاغر الانبساط الی الاکابر لاستعجمت مسبل الاعتضام بعراهم و الاستعانه بقواهم و المباهات بالاتصال بهم....».

کتاب در چهار باب ترتیب بدین قرار است: باب اول: فیما یحتاج الی تقدیمه قبل الشروع فی المقاصد و فیه ثلاثه فصول. فصل اول: فی تعریف الهیئه و موضوعها و مبادیها و مسایلها.

فصل ثانی: فی ذکر ما یحتاج الی تقدیمه مما یتعلق بالهندسیات.<sup>۳۲</sup> مثلاً در باب تعریف شکل دو بعدی بیضی می گوید:

«الشکل المسطح البیضی

و یرسمی الاهلیجی هو المحاط

بقوسین المتساویین کل منها

اصغر من نصف المحیط

و ان کان کل اکبر منه فهو الشکل المسطح العدسی و یقال له الشبیه بالبضی ایضاً.» ( تحفه شاهیه، نسخه خطی: ۹-۱۰).

همان طور که ملاحظه می شود تعریف قطب الدین در باب یسطی و تطبیق آن در شباهت به عدسی بسیار جالب و بدیع است. مباحث فصل فوق در تعریفات مباحثی بدیع است، و علی رغم این که قطب الدین مباحث ریاضی و هندسی می کند، باز هم این مباحث می تواند برای همگان دلچسب و مفید

۳۱. تحفه شاهیه، نسخه عربی، تألیف قطب الدین شیرازی، مؤسسه الذخائر للمحظوظات و البرامیج الدینیة، العراق، نجف الاشرف، به شماره ۲۳۳، تحت الموضوع الطلسم، ص ۲، کتاب در صفحه اول مهور به مهر الجوادین، کاظمیه بغداد است.

۳۲. در این بخش قطب الدین به شکل اعجاب انگیزی تعاریفی از اشکال هندسی دست می دهد که نشانگر درک ریاضی او از هندسه است.

عرفان قبل از ورود به بحث درباره بیت مربوط انجام داده است.

۲۴. **بحثی درباره رساله عقل طوسی:** که رساله ای است مختصر به عربی.

۲۵. **بحثی درباره پرسش کمیل بن زیاد از حضرت امیر(ع) راجع حقیقت:** که درباره این جمله حضرت که فرمود: « انا النقطه تحت الباء» است که به فارسی تحریر شده است. البته آثاری دیگری از قطب الدین هست که در کتابخانه های خطی و گوشه و کنار باید جست و باید گفت که قطب الدین فیلسوف پر کاری بوده است.

#### درباره نسخه خطی تحفه الشاهیه

قبلاً به اجمال درباره تحفه شاهیه صحبت کردیم. اینک لازم است از آن جایی که این کتاب نشان دهنده ید طولانی قطب الدین در زمینه «تنجیم» و قدرت او درباره نجوم است به این کتاب پرداخته شود.

«تحفه الشاهیه» درباره کشف و آشکار کردن اسرار و رموز فلکی است. در نسخه ای خطی بسیار با ارزش به لحاظ تمیزی و حفظ امانت و کامل بودن که در « مؤسسه الذخائر» نجف اشرف از موجودات آمده است: «کتاب التحفه الشاهیه فی کشف الاسرار العکلیه من مصنفات المولی العلامه افضل المحققین قدوه المدققین سلطان العلماء فی العالمین قطب الحق الدین الشیرازی.»<sup>۳۱</sup>

این نسخه چنین شروع می شود: «رب انعمت فرد خیر المبادی ما زین بالحمد لوهاب القوه علی حمده و ثنی بالصلاه علی بنیه و عبده و علی آله الطیبین الطاهرین من بعد فالحمده لله و سلام علی عباده الذین اصطفی و خصوصاً علی محمد المصطفی و آله المجتبی، اما بعد فان اخرج خلق الله الیه محمود

فصل الخامس عشر: يشتمل على مقدمه و خاتمه

و اربعه مباحث فى اختلاف دور القمر و الخسوف و الكسوف<sup>۳۸</sup>.

۳۳. این فصل دارای دو قسم است. همان طور که فصل پیشین نیز دارای دو قسم بود، قسم اول این فصل در باب اقسام اجسام عالم و حرکات آنها است و قسم دوم در مسائل طبیعی و الهی است.

۳۴. در این بخش قطب‌الدین قبل از هر چیز بر مبحث این فصل یعنی دوری بودن سطح ظاهر اقامه دلیل می‌کند. استدلال او طبیعی و از راه طلوع و غروب خورشید است و خود به لحاظ علم هیأت و استدلالات مبتنی بر آن استدلالی جالب به شمار می‌رود.

۳۵. نظریه قطب‌الدین شیرازی چون دانشمندان علم هیأت خصوصاً خواجه نصیرالدین طوسی که پیش از او بوده‌اند بر دوری و کروی بودن آسمان و زمین است. در همین راستا او زمین را کره الارض نام می‌برد.

۳۶. در این بخش قطب‌الدین شیرازی به تاسی از هیأت بطلمیوس زمین را مرکز عالم دانسته است. پیچیدگی که در منظومه بطلمیوس موجود است تنها کمی از پیچیدگی دستگاه کوپرنیک بیشتر است. در منظومه بطلمیوس ۴۰ فلک مثل است، در حالی که در منظومه کوپرنیک ۳۴ فلک جای می‌گیرد. به هر تقدیر این دو مدل هر دو پاسخگو هستند و تنها مدلن (ر.ک. به شش بال، جرج سارتون، ترجمه احمد آرام، ص ۹۴) در حالی که نظریه زمین مرکزی را ارائه دهد، کوپرنیک با رد این نظریه، نظریه خورشید مرکزی را ارائه داده است، تا امروز نظریه‌ای مفید برتر از نظریه خورشید مرکزی کوپرنیک ارائه نشده است و البته این نظریه خاص کوپرنیک نیست بلکه پیش از او «اریستوخوس» به این نظریه قائل بود و بطلمیوس این نظریه را رد کرد. در همین راستا بطلمیوس کتابی در هیأت نوشته است که از سال ۱۴۷۵ تا ۱۴۹۳ هشت بار چاپ شده و دارای حجت بود و تدریس می‌شد.

۳۷. احتمالاً به دلیل کثرت صفحات کاتب در ترتب شماره فصول اشتباه کرده است.

۳۸. تا صفحه ۴۷۴ کتاب به پایان رسید و البته به نظر می‌رسد که صفحاتی از کتاب افتاده باشد. به هر تقدیر این کتاب دارای ارزش‌های علمی فراوان است که نشانگر شخصیت فیلسوف و ریاضیدان بزرگ ایرانی قطب‌الدین شیرازی است. درباره نسخه این کتاب باید گفت که علی‌رغم خوانا و تمیز بودن کتاب، با این حال نام کاتب آن مشخص نیست، و البته دلیل آن چند چیز است: الف: صفحاتی از آخر کتاب افتاده است. ب. کتاب با خط‌های مختلفی نوشته شده که نشان دهنده کاتبان مختلفی است. ج. کتاب، درسی است و مشخصاً کتب درسی می‌تواند کاتبین نامشخص داشته باشد.

باشد.

افصل الثالث: فى ذكر ما يحتاج الى تقديمه مما يتعلق بالطبيعات<sup>۳۳</sup>.

باب دوم: فى هياه اجرام البسيطة و اوضاعها و حرركاتها و ما يلزم فيها و يتعلق بها و فيه فصل. فصل الاول: فى استداره السطح الظاهر من الارض و الماء معاً<sup>۳۴</sup>. (همان: ۲۲)

فصل دوم: فى استداره السماء<sup>۳۵</sup>. (همان: ۲۴)

فصل الثالث: فى ان الارض عند السماء كمرکز الكره عند محيطها وضعا و قدرا.

فصل الرابع: فى ان الارض ساكنه فى الوسط فذلک لانطباق مرکز ثقلها على مرکز العالم و عدم حرکتها اليه و منه و عليه<sup>۳۶</sup>. (همان: ۱۴۵).

فصل الخامس: فى ترتيب الاجرام و نضدها الناظر فى النيرين و الكواكب.

فصل السادس: فى الدوائر المشهوره من العظام و الصغار.

فصل السابع: فى اوضاع تحدث به سبب الحركتين الاوليين و احوال للثوابت الميل الكلى المعلوم بالارصاد القديمه و الحديثه.

فصل الثامن: فى اسناد الحركات المختلفه فى الرويه المعلومه بالمرصد فى اصول تقتضى حوائص دور<sup>۳۷</sup>.

فصل العاشر: فى افلاك القمر و حرکاته طولاً و عرضاً.

فصل الحادى عشر: فى افلاك و المشتري و المريخ و حرکاتها.

فصل الثانى عشر: فى افلاك الزهره و عطارد و حرکاتها الطوليه.

فصل الثالث عشر: فى عروض.

فصل الرابع عشر: فى اختلاف المنظر.

## نتیجه

از مسائل دیگر حکمی و فلسفی دارای دستاوردها و نظریات بدیع و زنده‌ای است. وی دارای چنین آثار فراوانی، در علم و نجوم، ریاضیات، فلسفه و منطق، تفسیر، طب، فقه، ادبیات و شعر، روانشناسی، علم حقوق، لشکرآرایی، حقوق زنان، الهیات و .... می‌باشد. در این مجمل همچنین به بیان برخی از نظریات او پرداخته شده و یکی از مسائل مهم او با نام «تحفه شاهیه» نیز اجمالاً بررسی شده است.

قطب الدین شیرازی شخصیتی علمی و در فلسفه به اصالت وجود پایبند بود. بی‌شک او بیشترین معارف

را از خواجه نصیرالدین طوسی آموخت و شاید بتوان گفت که از میان سده‌های گذشته کمتر کسی دارای چنین دستاوردهای فراوان علمی نیز بوده است. او در زمینه‌های مختلف از جمله: علم الاصوات، ریاضیات، علوم طبیعی، فلسفه و حکمت، در امور بسیاری از جمله: مسئله ماهیت و مقدار، علم و منطق و بسیاری

## منابع

- سکاکی خوارزمی، سراج الدین ابویعقوب یوسف ابن ابی بکر (به تاریخ ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸)، *مفتاح العلوم*، المصر؛
- سهروردی، شهاب الدین، *تلویحات*، مجموعه اول، استانبول؛
- شیرازی، قطب الدین، *دره التاج*، به اهتمام سید محمد مشکوه (۱۳۶۵)، انتشارات حکمت، تهران؛
- همو، *تحفه شاهیه*، نسخه خطی، مؤسسه الذخائر للمخطوطات و البرامیج الدینی، العراق، نجف الاشرف، به شماره ۲۳۳؛
- همو، (۱۳۱۷-۱۳۲۰)، چاپ مجلس، تهران؛
- همو، (۱۳۱۵ق)، شرح حکمه الاشراف سهروردی، چاپ سنگی، تهران؛
- همو، (۱۳۱۳ق)، شرح قطب الدین شیرازی بر حکمه الاشراف سهروردی، تهران؛
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۰)، *گنجینه سخن*، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران؛
- فهرسته الکتب العربیه، (۱۹۶۶)، قاهره ■

ابن سینا (۱۳۲۰ قمری)، *منطق المشرقیین*، به اهتمام محمد عبده (همراه با نجات)، قاهره؛

چلبی، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، (۱۸۵۸-۱۸۳۵)، به اهتمام فلوگل، با ترجمه لاتینی آن؛

حاجی خلیفه مصطفی ابن عبدالله کاتب چلبی معروف به ملا کاتب دیوان همام تبریزی (۱۳۵۱ ش)، به تصحیح دکتر رشید عیوضی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز؛

رازی، فخر، *جامع العلوم*، به اهتمام محمد حسین تسییحی (۱۳۶۶)، انتشارات اسدی، تهران؛

سارتن، جرج (۱۳۶۴)، *شش بال*، ترجمه احمد آرام، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران؛